

حقیقت و گستره حکم حکومتی

و نقش آن در حل مسائل نوپیدای جامعه*

- محمداسحاق عارفی شیرداغی^۱
- دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده

حقیقت حکم حکومتی، گستره و نقش آن در حل مسائل نوین جامعه از مسائل مهم حکم حکومتی است. درباره حقیقت حکم حکومتی، مقتضای ادله آن است که حکم حکومتی نه از احکام اولیه و نه از احکام ثانویه است، بلکه قسم سوم را تشکیل می‌دهد. در مورد گستره حکم حکومتی هر چند در ظاهر اختلاف جدی و عمیق به چشم می‌خورد به گونه‌ای که هر یک از دیدگاهها دیگری را نفی می‌کند؛ یکی ولی فقیه را فقط مجری احکام شرعی دانسته و خارج از چارچوب احکام شرعی برای او حق صدور حکم قائل نیست و دیگری می‌گوید نه تنها ولی فقیه خارج از چارچوب شرعی می‌تواند حکم جعل کند، بلکه اگر اختیارات ولی فقیه در چارچوب احکام شرعی خلاصه شود ولایت مطلقه فقیه پدیده بی‌معنایی می‌شود. به هر حال، اگر

سخنان دو طرف به دقت بررسی شود آشکار می گردد که نه تنها اختلاف جدی و عمیقی در کار نیست، بلکه در حقیقت و محتوا نیز هیچ اختلافی با هم ندارند و نزاع تنها در لفظ است.

در مورد مسئله سوم می توان گفت اگر همه مشکلات جدید جامعه به وسیله حکم حکومتی حل نشود و همه مسائل نوین اجتماعی از این طریق پاسخ خود را نیابد، بدون تردید حکم حکومتی نقش عمده در این باره دارد و حلال بسیاری از مسائل و مشکلات نوپیدای جامعه است.

واژگان کلیدی: حکم حکومتی، احکام شرعی، مسائل نوین اجتماعی، نقش حکم حکومتی در حل مسائل نوین.

مقدمه

در باب حکم حکومتی مباحث گوناگونی مطرح است، اما آنچه در این نوشتار به آن پرداخته می شود مسائل زیر است:

۱- حکم حکومتی، چه معنا و مفهومی دارد؟
۲- حکم حکومتی به هر مفهومی که باشد، گستره آن چیست آیا ولی فقیه تنها مجری احکام شرعی به شمار آمده و فقط در این چارچوب می تواند حکم صادر کند، یا علاوه بر اجرای احکام، خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می تواند حکم جعل کند؟

۳- ولی فقیه چه در چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند و چه خارج آن، این حکم، چه نوع حکمی است، آیا از احکام اولیه است یا از احکام ثانویه یا نوع سوم؟
۴- حکم حکومتی از هر نوع و سنخی باشد، آیا از احکام شرعی قلمداد می شود یا نه؟

۵- حکم حکومتی چه از افراد حکم شرعی باشد چه نباشد، این حکم چه نقشی در حل معضلات اجتماعی و مسائل نوپیدای جامعه دارد؟

با توجه به پرسشهای یادشده مباحث زیر در اینجا بررسی می شود:

- (۱) مفهوم حکم حکومتی؛
- (۲) گستره حکم حکومتی؛
- (۳) ماهیت و سنخ حکم حکومتی؛

(۴) شرعی بودن حکم حکومتی؛

(۵) نقش حکم حکومتی در حل مسائل نوپیدا.

۱۶۵

مفهوم حکم حکومتی

حکم حکومتی تعریفهای گوناگونی دارد که برخی از آنها در زیر بررسی می‌شود:

۱- صاحب جواهر هنگامی که تفاوت حکم و فتوا را بیان می‌کند، حکم را چنین

تعریف می‌کند:

حکم عبارت است از انشا (فرمان) برای اجرا و انفاذ حکم شرعی یا وضعی یا

موضوع آن دو (نجفی، بی‌تا: ۱۰۰/۴۰).

با توجه به اینکه مورد کلام او در این تعریف، حکمی است که از ناحیه قاضی صادر می‌شود، ممکن است این توهم پدید آید که منظور ایشان از تعریف مزبور، تعریف حکم قضایی است، نه حکم ولایی و حکومتی، لیکن با توجه به قرائنی که در کلام وی وجود دارد می‌توان گفت مقصود او از تعریف یادشده مطلق حکم حاکم است، چه حاکم به عنوان قاضی و چه به عنوان رهبر جامعه. از جمله قرائن این است که در خصوصیت این حکم گفته شده است: بدون تردید چنین حکمی به ثبوت رؤیت هلال تعلق می‌گیرد (همان). روشن است که حکم درباره رؤیت هلال از احکام ولایی و حکومتی به شمار می‌آید، نه صرف حکم قضایی؛ بنابراین، می‌توان گفت مقصود صاحب جواهر از تعریف مزبور، تعریف مطلق حکم حاکم است. دو نکته درباره تعریف:

(۱) در تعریف یادشده دو چیز متعلق انفاذ قرار گرفته است:

الف: حکم تکلیفی که از آن تعبیر به حکم شرعی شده است و حکم وضعی؛ حکم تکلیفی حکمی است که مباشرتاً به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد، مانند امرها و نهی‌هایی که از سوی ولیّ فقیه صادر می‌شود و در قوانین وجود دارد؛ حکم وضعی مانند تأسیس شخصیت حقوقی، مثل جعل منصب قضایی یا نظامی برای شخص خاص، یا مثل جعل مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی امام خمینی علیه السلام یا حکم به صحت یا بطلان طلاق یا عقد.

ب: موضوع حکم تکلیفی وضعی، مانند حکم به ثبوت رؤیت هلال و امثال آن.
 ۲) بر اساس این تعریف وظیفه ولی فقیه و حاکم اسلامی منحصر به اجرای حکم شرعی در جامعه اسلامی است و همه دستورات او در همین راستا صادر می‌شود.
 برخی فقهای معاصر نیز حکم حکومتی را مانند صاحب جواهر به عنوان حکم اجرایی تعریف کرده‌اند:

احکام ولایی و حکومتی، احکام اجرایی و تنفیذی است؛ زیرا چنین چیزی مقتضای ولایت فقیه است؛ پس حکم حکومتی و ولایی همواره به تشخیص صغریات و موضوعات و تطبیق احکام شرع بر مصادیق و موضوعات و تطبیق صغریات و موضوعات بر احکام شرع است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۱۳).

۲- برخی از فقها و دانشمندان دیگر حکم حکومتی را به گونه دیگر تعریف نموده و در این باره چنین گفته‌اند:

ولی امر می‌تواند یک سلسله تصمیماتی مقتضی به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به موقع اجرا گذارد. مقررات نامبرده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار است. با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییر و در ثبات و بقا تابع مصلحتی می‌باشند که آنها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تبدل پیدا کرده جای خود را به بهتر از خود خواهند داد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۶۴/۱).

ایشان پس از بیانات یادشده نتیجه می‌گیرد که مقررات دو قسم است:
 قسم اول: احکام و قوانین شریعت که همواره ثابت و غیر قابل تغییر است.
 قسم دوم: احکامی است که از کرسی ولایت سرچشمه می‌گیرد و بر اساس مصلحت وقت وضع شده و به اجرا در می‌آید. این مقررات در بقا و زوال تابع مصلحت است و با تبدل مصلحت متبدل می‌شود (همان).

برخی دیگر، تعریفی مشابه با تعریف پیشین را با توضیحی بیشتر یادآور شده‌اند:
 حکم حکومتی حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش‌بینی شده طبق مصالح عمومی برای حفظ سلامت جامعه، تنظیم امور آن، برقراری روابط صحیح بین سازمانهای دولتی و غیر دولتی با مردم، سازمانها با یکدیگر، افراد با یکدیگر،

احکام شرعی مطلق است و خارج از آن حق صدور حکم را ندارد، یا اینکه ولیّ فقیه به علاوه اینکه مجری احکام شرعی به شمار می‌آید و در این محدوده دارای اختیارات است، اگر صلاح ببیند خارج از آن نیز می‌تواند حکم صادر کند؟ در این باره به حسب ظاهر دو دیدگاه عمده بین قائلان به ولایت مطلقه فقیه به چشم می‌خورد: ۱- بر اساس یک دیدگاه قلمرو و گستره حکم حکومتی در چارچوب احکام شرعی خلاصه می‌شود و ولیّ فقیه تنها مجری احکام الهی به شمار آمده و خارج از چارچوب احکام شرعی نمی‌تواند حکمی جعل کند.

این نظریه همان گونه که گذشت، از سخنان صاحب جواهر (نجفی، بی‌تا: ۱۰۰/۴۰) و برخی فقهای دیگر^۱ از جمله از سخنان آیه‌الله خامنه‌ای -مد ظله العالی- استفاده می‌شود. آیه‌الله خامنه‌ای هنگامی که مسئولیت ریاست جمهوری را به عهده داشتند در یکی از خطبه‌های نماز جمعه تهران در مقام تبیین و توضیح سخنان امام خمینی علیه السلام مطالبی را که حاکی از دیدگاه یادشده است ایراد نمودند:

من اینجا خوب است برای رفع شبهه در اذهان برخی افراد، اشاره کنم به همین فتوا یا حکمی که اخیراً امام درباره مسائل مربوط به کار و روابط کارگر و کارفرما بیان کردند... امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد شروط الزامی مقرر کند... این اقدام دولت اسلامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... گویا بعضی می‌خواستند از این فتوای امام این طور استنباط کنند یا سوء استفاده کنند و یا به هر حال نفهمی و عدم تسلط آنها به منابع و مبانی دینی این طور ایجاب می‌کرد که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند به کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از این خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام دهی. چه کارهایی؟ کارهایی که برخلاف مقررات و احکام پذیرفته شده اسلام است؟ امام می‌فرمایند: نه؛ اینها شایعاتی است که آدمهای مغرض مطرح می‌کنند؛ یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند: دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است نه فراتر از آن (مهرپور، ۱۳۷۲: ۵۸، به نقل از: روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۲/۱۰/۱۳۶۶).

۱. وظیفه فقه‌ها منحصر به دو چیز است: الف) اجتهاد و کشف احکام به وسیله ادله آنها؛ ب) تطبیق این احکام بر مصادیق و تنفیذ اجرای آن. اولی فتوا و دومی ولایت و حکومت است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۵۱۵).

از ظاهر سخنان مزبور نمایان می‌شود که امام راحل گستره حکم حکومتی را محدود به چارچوب احکام شرعی ندانسته، بلکه آن را در خارج از چارچوب احکام شرعی نیز ساری و جاری می‌داند.

بررسی

نسبت به این مسئله که حکم حکومتی صرفاً هویتی اجرایی دارد و دستور ولیّ فقیه فقط در همین راستا خلاصه می‌شود، یا اینکه حکم مزبور محدود به اجرای احکام نبوده و ولیّ فقیه تنها مجری احکام شرعی به شمار نمی‌آید، بلکه در خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم صادر کند - چنانکه گذشت - دو دیدگاه وجود داشت و در ظاهر اختلاف بین دیدگاه‌های مزبور به صورت جدی و عمیق نمایان بود.

اما به نظر می‌رسد که هرچند در ظاهر اختلاف بین دو دیدگاه یادشده جدی و عمیق جلوه نموده و هر کدام دیگری را طرد می‌کند، ولی اگر به محتوای آنها به دقت توجه کنیم آشکار می‌گردد که اساساً نزاعی در کار نبوده و اختلاف تنها در لفظ است.

منشأ اختلاف لفظی، واژه «احکام شرعی» است؛ یعنی هر یک از صاحبان این دو دیدگاه معنایی را از واژه «احکام شرعی» اراده کرده است غیر از معنایی که دیگری قصد کرده است؛ لذا یکی بر اساس معنایی که از واژه «احکام شرعی» در نظر داشته گفته است حکم حکومتی صرفاً هویت اجرایی ندارد، بلکه ولیّ فقیه در خارج از چارچوب احکام شرعی می‌تواند حکم صادر کند؛ اما دیگری طبق معنایی که از واژه «احکام شرعی» ارائه داده، گفته است حکم حکومتی فقط هویت اجرایی دارد و ولیّ فقیه خارج از چارچوب احکام شرعی نمی‌تواند حکم صادر کند، بلکه او تنها مجری احکام شرعی بوده و فقط در همین محدوده می‌تواند حکم صادر کند.

توضیح مطلب این است: کسانی که می‌گویند ولیّ فقیه تنها مجری احکام شرعی نیست، بلکه به علاوه اجرای احکام مزبور خارج از چارچوب احکام شرعی نیز می‌تواند حکم صادر کند، مرادش از واژه «احکام شرعی» احکام اولیه و ثانویه شخصی و فردی است؛ شاهد این مدعا سخنان امام راحل است که قبلاً به آن اشاره شد و فرمود: اگر اختیارات ولیّ فقیه و حکومت در چارچوب احکام فرعیة الهیه

شرعی به شمار آمده و تنها در چارچوب احکام مزبور می‌تواند حکم صادر کند و خارج از این محدوده حق صدور حکم را ندارد.

طبق این دیدگاه نیز اگر احکام شخصی و حقوق فردی با احکام اجتماعی و احکامی که مربوط به مصالح اسلام و جامعه اسلامی است تراحم داشته باشد، احکام اجتماعی و احکام مربوط به مصالح به خاطر اهمیتی که دارد مقدم می‌گردد؛ زیرا طرفداران این دیدگاه معتقدند که اگر یک کار مباحی مانند استعمال تنباکو بر خلاف مصالح جامعه اسلامی باشد ولی فقیه می‌تواند آن را تحریم کند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲: ۴۹۸)، یا کار واجبی مانند حج اگر یک وقت بر خلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی بود ولی فقیه می‌تواند آن را موقتاً ممنوع اعلام کند و نیز ولی فقیه به خاطر نظم جامعه و تقویت و تنظیم سپاه اسلام و پیشرفت احکام قضایی جامعه می‌تواند مالیات اسلامی را به اجرا درآورد و فرماندهان نظامی و قضات دادگاهها را عزل و نصب کند (همان: ۴۹۹) و همچنین ولی فقیه و حکومت اسلامی به خاطر نظم بخشیدن جامعه و تسهیل در عبور و مرور و جلوگیری از تصادفات، می‌تواند منزل شخصی را که در مسیر خیابان قرار دارد تخریب کند و نیز ولی فقیه به خاطر مصلحت جامعه اسلامی می‌تواند رابطه تجاری را با دولتهای غیر اسلامی قطع کند (همان) و همچنین ولی فقیه به خاطر برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از سوء استفاده سودجویان می‌تواند نگهداری برخی کالاها را ممنوع اعلام نموده و کالاها را قیمت گذاری کند.

از مطالب یادشده آشکار می‌گردد که اختلاف دو دیدگاه پیش گفته تنها در لفظ بوده و از حیث محتوا یکی است؛ یعنی بر اساس هر دو دیدگاه، ولی فقیه همان گونه که مجری احکام شخصی و حافظ حقوق فردی است، به خاطر مصالح اسلامی و بقای نظام اسلامی و برقراری عدالت در جامعه اسلامی، می‌تواند احکامی صادر کند که بر خلاف احکام شخصی و حقوق فردی است، منتهی یک دیدگاه می‌گوید: «این احکام خارج از چارچوب احکام شرعی فرعی است»؛ پس ولی فقیه می‌تواند خارج از چارچوب احکام شرعی حکم صادر کند؛ اما دیدگاه دیگر می‌گوید: «این احکام داخل در چارچوب احکام اسلامی است»؛ پس ولی فقیه تنها در همین محدوده می‌تواند حکم صادر کند و خارج از آن حق صدور حکم را ندارد.

هیچ حاکمی حق ندارد بر خلاف مقررات و قانون شرع قدمی بردارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۲).

ایشان در جای دیگر هدف از تشکیل حکومت اسلامی را فقط اجرای قانون

الهی دانسته چنین می‌فرمایند:

عهده‌دار شدن حکومت فی‌نفسه شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است... ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند (همان: ۴۴).

ایشان در جای دیگر، ولیّ فقیه و حاکم اسلامی را مانند پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجری

احکام الهی قلمداد کرده می‌فرمایند:

همان طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند (همان: ۶۱).

در سخنی دیگر فرموده‌اند که اگر حکومت اسلامی تشکیل شود این حکومت

نیاز به جعل قانون ندارد؛ زیرا قوانین اسلامی از سوی شارع مقدس جعل شده و

حکومت مجری آنهاست:

وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید، یقیناً از عهده اداره حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره قوانین لازم برای آن آماده است. اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد، اسلام مقرر داشته است و اگر قوانین لازم دارد همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید، یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب زده به سراغ دیگران بروید، تا قانونشان را عاریه بگیرید (همان: ۱۲۷).

در گفتار دیگر خویش پس از آنکه احکام شرعی را بیانگر همه قوانین و

مقرراتی که تمام نیازهای انسان را برطرف می‌کند، به شمار آورده‌اند اظهار می‌دارند

که اجرا و عمل به این قوانین تنها از طریق تشکیل حکومت امکان‌پذیر است.

یکی از سخنان امام خمینی علیه السلام دانسته و آن را مستند قرار داده‌اند. امام خمینی در حمایت از شورای نگهبان فرموده‌اند:

ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است. نهاد شورای نگهبان همیشه مورد تأیید این جانب است و به هیچ وجه تضعیف نشده و نخواهد شد (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۴۵۷/۲۰).

در توضیح و توجیه این دیدگاه گفته شده است:

احکام اسلام به ویژه احکام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، حدود و تعزیرات و حتی احکام عبادی چون حج از ابتدا مقید به نبودن حکمی از سوی حاکم اسلامی (ولیّ فقیه) است، بدین معنا که افراد مستطیع می‌توانند حج بروند به شرطی اینکه تعطیلی حج از سوی ولیّ فقیه صادر نشده باشد....
روی این مبنا تمام احکام حکومتی که ولیّ فقیه با تشخیص مصلحت آن را صادر می‌کند، اولی خواهد بود، هرچند ممکن است در برخی موارد بر احکام ثانویه نیز قابل تطبیق باشد... (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۳۴۰/۷).

حاصل این دیدگاه این است که حکم حکومتی از احکام اولیه به شمار می‌آید به این معنا که تمام احکام اولیه مقید به نبودن آن است؛ پس عدم حکم مزبور از قیود احکام اولیه به شمار می‌آید به نحوی که با وجود آن یک نوع از احکام اولیه پدید می‌آید و با عدم آن نوع دیگری از احکام اولیه تحقق می‌یابد، مثلاً با عدم حکم تعطیلی حج از سوی ولیّ فقیه، وجوب حج برای مستطیع تحقق می‌یابد و با وجود حکم مزبور از سوی ولیّ فقیه حرمت حج پدید می‌آید و این وجوب و حرمت هر دو از احکام اولیه قلمداد می‌شود. قید مزبور عیناً مثل قید استطاعت نسبت به وجوب حج است که با وجود آن وجوب حج پدید می‌آید و با عدم آن اباحه یا استحباب حج محقق می‌شود و هر یک از این وجوب و استحباب یا اباحه از احکام اولیه به شمار می‌آید.

بررسی

به نظر می‌رسد که نه اصل نظریه و مدعا قابل دفاع است و نه توضیحاتی که درباره آن داده شده است و نه دلیلی که به آن استناد شده است.
اما اصل مدعا دفاع‌پذیر نیست؛ زیرا اولاً احکام اولیه احکامی است که بر اساس

احکام اولیه به شمار می‌آید؛

ب) وقتی عدم یک حکم، قید احکام اولی قلمداد شود خود آن حکم از احکام اولیه محسوب می‌شود.

نتیجه این دو مطلب این است که احکام حکومتی از احکام اولیه خواهد بود. به نظر می‌رسد که هیچ یک از دو مطلب یادشده قابل دفاع نیست؛ بنابراین نتیجه‌ای که از آن گرفته شده، امری باطل خواهد بود.

اما بطلان مطلب اول بدین جهت است که هر چند در فرض صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه، حکم اولی ترک می‌شود و باید به حکم ولی فقیه عمل شود، ولی در ترک حکم اولی دو احتمال است:

۱) احتمال دارد همه احکام اولیه‌ای که بر اساس مصلحت ذاتیه جعل شده است مقید به عدم صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه بوده است به گونه‌ای که این قید وجوداً و عدماً در مصلحت احکام اولیه دخیل بوده است؛ یعنی اگر قید مزبور تحقق داشته باشد مصلحت دارد و حکم مورد نظر نیز محقق است و اگر این قید تحقق نداشته باشد نه مصلحتی در کار است و نه حکم مورد نظر برای آن جعل شده است، مثلاً وجوب حجی که بر اساس مصلحت ذاتی برای مستطیع جعل شده است از اول مقید بوده به عدم صدور تعطیلی آن از سوی ولی فقیه، به نحوی که با فرض نبود این قید (یعنی صدور حکم تعطیلی آن از سوی ولی فقیه) نه مصلحتی برای حج وجود دارد و نه وجوبی برای آن جعل شده است و با فرض تحقق این قید (یعنی عدم صدور حکم تعطیلی آن از سوی ولی فقیه) حج مزبور هم دارای مصلحت است و هم واجب است، عیناً مثل قید استطاعت که هم دخیل در مصلحت حج است و هم دخیل در وجوب آن که با فرض عدم آن، نه حج مصلحت لزومی دارد و نه وجوب برای آن جعل شده است.

۲) احتمال دیگر اینکه احکام اولیه همواره دارای مصلحت ذاتیه بوده و بر اساس این مصلحت حکم آنها جعل شده است و صدور حکم مخالف از سوی ولی فقیه هیچ گونه قیدی برای آنها به شمار نمی‌آید و دخالتی در مصلحت و جعل حکم آنها ندارد، منتهی هنگامی مصلحت آنها لازم الاستیفا و مفسده آنها واجب الدفع در

انتفای این قید، حکم اولی شرعی منتفی می‌گردد؛ یعنی پس از صدور حکم مخالف از سوی ولیّ فقیه، مثلاً پس از آنکه ولیّ فقیه حج را در وقت خاص ممنوع اعلام کرده حکم اولی آن، که وجوب باشد از بین می‌رود، اما اینکه پس از انتفای حکم اولی مزبور، حج یادشده دارای چه حکمی است، آیا دارای حکم اولی دیگر است، یا دارای حکم ثانوی است یا دارای حکم سومی است، یا اساساً حکمی ندارد، از وجود یا عدم قید مزبور استفاده نمی‌شود؛ زیرا برخی قیود است که پس از انتفای آن، حکم ثانوی پدید می‌آید، مثل وجوب صوم که از احکام اولی به شمار می‌آید مقید است به اینکه صوم مزبور حرج یا ضرر را در پی نداشته باشد، پس از انتفای این قید، حکم اولی صوم از بین می‌رود اما پس از انتفای حکم مزبور، بر اساس عنوان حرج یا ضرر حکم ثانوی پدید می‌آید. در برخی موارد پس از انتفای قید، حکم اولی دیگر تحقق می‌یابد، مثلاً استطاعت که قید وجوب حج است به انتفای این قید، وجوب حج که حکم اولی است از بین می‌رود و پس از آن استحباب که حکم اولی دیگر است تحقق می‌یابد. در برخی موارد پس از انتفای قید، هیچ حکمی پدید نمی‌آید، مثلاً وجوب، صوم، صلاة و... مشروط است به وجود عقل در مکلف و با انتفای عقل، احکام مزبور نیز منتفی می‌شود، ولی پس از انتفای آن هیچ حکمی پدید نمی‌آید؛ بنابراین، انتفای قیدی از قیود حکم اولی، فقط دلیل است بر انتفای حکم مزبور، اما اینکه پس از انتفا، چه حکمی جای او را می‌گیرد، نه از وجود قید مزبور استفاده می‌شود و نه از عدم آن؛ پس بر فرض که عدم حکم حکومتی قید احکام اولیه به شمار می‌آید، این مطلب دلیل نمی‌شود که حکم حکومتی از احکام اولیه است.

حاصل آنکه مطالبی که در توضیح دیدگاه مزبور ذکر شده بود بطلاش آشکار گردید؛ پس نتیجه‌ای که از آن به دست آورده است نیز چنین خواهد بود. اما دلیلی که مورد استناد قرار گرفته است درست نیست؛ زیرا دلیل نامبرده این کلام امام راحل است که گفته است «ولایت مطلقه فقیه از احکام اولیه است»، در این کلام امام نیز دو احتمال وجود دارد:

(۱) احتمال دارد که مراد از کلام یادشده احکام صادر از ولیّ فقیه باشد؛ یعنی

احکامی که از ولیّ فقیه صادر می‌شود از احکام اوّلیه است؛ طبق این احتمال استناد به کلام امام راحل، امر درستی بود، و در آن نمی‌توان تردید کرد.

۲) احتمال دیگر این است که مقصود امام راحل از کلام مزبور این بوده است که اصل ولایت فقیه و مشروعیت حکم آن از احکام اوّلیه است؛ زیرا این حکم مانند سایر احکام اوّلیه از سوی شارع جعل شده است و در این جعل هیچ یک از عناوین ثانویه مورد نظر نبوده است. بر اساس این احتمال کلام امام ربطی به دیدگاه یادشده نداشته و آن را به اثبات نمی‌رساند.

با توجه به این دو احتمال می‌توان گفت کلام امام راحل نمی‌تواند دلیل برای دیدگاه یادشده باشد؛ زیرا اوّلاً مراد امام از کلام مزبور احتمال دوم است؛ یعنی مراد این است که اصل ولایت فقیه و مشروعیت حکم ولیّ فقیه از احکام اوّلیه است، نه احکامی که ولیّ فقیه جعل می‌کند؛ دلیل این مدعا سخنان خود امام در جای دیگر است. او در یک جا گفته است:

ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله ﷺ است (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۳۰۸/۱۰).

این عبارت صراحت دارد به اینکه مراد از ولایت فقیه، اصل ولایت فقیه و مشروعیت آن از سوی خداوند متعال است؛ زیرا آنچه که به خداوند مربوط می‌شود و بلاواسطه مجعول او به شمار می‌آید اصل مشروعیت ولایت فقیه است، اما حکم حکومتی که مورد بحث است، مجعول ولیّ فقیه است، نه مجعول خداوند.

در سخنان دیگر امام راحل آمده است:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اوّلیه اسلام است (همان: ۴۲۵/۲۰).

و روشن است که مراد از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ اصل ولایت و مشروعیت حکم ولایی آن حضرت است.

ثانیاً بر فرض به صورت جزم نگوییم مراد امام از کلام یادشده احتمال دوم است، دست کم دو احتمال مساوی است و با تساوی دو احتمال کلام یادشده مبهم گردیده

و قابل استدلال نیست.

ب) برخی معتقدند که حکم حکومتی از احکام ثانویه به شمار می‌آید. شهید صدر از کسانی است که این مطلب از سخنان او به دست می‌آید. وی پس از آنکه می‌گوید منطقه الفراغ نقضی در دین اسلام به شمار نمی‌آید، آیه مبارکه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ را به عنوان دلیل شرعی به مشروعیت حکم ولی فقیه و حکومت اسلامی بیان می‌کند و در ذیل آن می‌گوید:

بر اساس این آیه مبارکه حدود «منطقة الفراغ» که قلمرو اختیارات دولت را مشخص می‌گرداند عبارت از هر عملی است که حرمت و وجوبش اعلام نشده و طبیعتاً مباح است، در این محدوده ولی امر اجازه دارد که به عنوان «دستور ثانوی» ممنوع یا واجب اعلام کند؛ از همین جاست که هرگاه ولی امر کار مباحی را ممنوع کند آن عمل حرام می‌گردد و هرگاه اجرای عملی را توصیه کند آن عمل واجب می‌گردد. باید توجه داشت که ولی فقیه در مواردی می‌تواند حکم به حرمت کند که وجوب آن از طرف شارع اعلام نشده باشد و همچنین در مواردی می‌تواند حکم به وجوب کند که حرمت آن از طرف شارع اعلام نشده باشد... بنابراین قلمرو حکم حکومتی و دستور ولی فقیه منحصر است به اموری که بالطبع مباح اعلام شده است (۱۴۰۸: ۱۰/۴۸۴).

برخی از اندیشه‌وران دیگر نیز حکم حکومتی را حکم ثانوی قلمداد کرده‌اند. علامه محمدتقی جعفری در این زمینه چنین گفته است:

بخشی از معارف اسلامی مقررات و قوانین هستند که در گذرگاه زمان به جهت بروز و ظهور مصالح یا مفاسدی، توسط ولی امر مسلمین وضع می‌گردد. این دسته از احکام که بدانها احکام ثانویه می‌گویند، تا هنگامی که مصالح و موجبات و علل صدور آن باقی و پابرجا باشد و یا مفاسد و موانع برطرف نگردند ثابت و پابرجاست و هر موقع که اسباب آن برطرف شد حکم هم برطرف می‌گردد (۱۳۷۱: ۴۹/۸۹).

از برخی سخنان امام خمینی رحمته‌الله‌علیه نیز ممکن است ثانوی بودن حکم حکومتی استظهار شود. وی درباره حکم میرزای شیرازی چنین گفته است:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو، چون حکم حکومتی بود برای دیگران هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم

متابعت کردند. حکم قضاوت نبود... روی مصالح مسلمین به عنوان «ثانوی» این حکم را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت این حکم نیز بود و با رفتن عنوان حکم نیز برداشته شد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

بررسی

به نظر می‌رسد که حکم حکومتی همان گونه که از احکام اولیه قلمداد نمی‌شود از احکام ثانویه نیز به شمار نمی‌آید؛ زیرا اولاً احکام ثانویه بر اساس مصالح و مفاسد شخصیه و فردیه استوار است؛ چرا که عناوین ثانویه که موضوع احکام ثانویه را تشکیل می‌دهد امور شخصی و فردی است؛ یعنی عناوین مانند ضرر، حرج، اضطرار، اکراه، نذر، قسم، عهد و... که از عناوین ثانویه قلمداد می‌شود در صورتی موضوع حکم ثانوی به شمار می‌آید و حکم اولی را برمی‌دارد که برای شخص انسان تحقق یابد، مثلاً اگر در یک زمانی نوع مردم، مضطر به خوردن میته شوند و برای شخص من این اضطرار تحقق نیابد، خوردن میته برای من جایز نیست، همین حکم در سایر عناوین ثانویه نیز جاری است؛ اما احکام حکومتی بر مصالح و مفاسد نوعی و اجتماعی و سیاسی استوار است و ارتباطی با مصالح شخصی ندارد؛ پس قلمرو حکم حکومتی غیر از قلمرو حکم ثانوی است.

ثانیاً ملاک احکام ثانوی مربوط به انسان است و به غیر انسان ارتباط ندارد؛ یعنی مصالح و مفاسدی که احکام ثانویه بر آن استوار است به شخص انسان ارتباط دارد؛ به این معنا که چون احکام ثانویه باعث می‌شود که مصلحتی برای انسان حاصل شود و مفاسده از او دفع شود، لذا احکام مزبور جعل شده است؛ اما ملاک حکم حکومتی از مختصات انسان به شمار نمی‌آید و گاهی مربوط به اصل اسلام و بقای نظام اسلامی است، مثلاً عملی ممکن است به اصل اسلام ضربه بزند و آن را از بین ببرد، ولی به هیچ یک از افراد انسان ضرری شخصی نداشته باشد، در اینجا موضوع حکم حکومتی محقق بوده و حکم حکومتی جعل می‌شود، ولی ملاک آن هیچ ارتباطی با انسان ندارد. ثالثاً تشخیص مصالح و مفاسد در احکام ثانویه مربوط به خداوند است و برای آدمیان ممکن است مصالح و مفاسد مزبور قابل تشخیص نباشد، اما تشخیص مصالح و مفاسد در احکام حکومتی مختص به ولی فقیه است.

حاصل آنکه حکم حکومتی با حکم ثانوی هم از جهت کیفیت ملاک با یکدیگر تفاوت دارد و هم از جهت متعلق ملاک و هم از جهت تشخیص ملاک. از جهت کیفیت ملاک، ملاک احکام ثانویه شخصی و ملاک احکام حکومتی اجتماعی و نوعی است. از جهت متعلق ملاک، متعلق ملاک در احکام ثانویه انسان است و در احکام حکومتی ممکن است اصل اسلام و بقای نظام اسلامی باشد. اما از جهت تشخیص، تشخیص ملاک در احکام ثانویه مربوط به خداوند متعال است و در احکام حکومتی مربوط به ولیّ فقیه است.

۳- برخی بر این باورند که احکام حکومتی نه از سنخ احکام اولی است و نه از سنخ احکام ثانوی، بلکه قسم سوم از احکام را تشکیل می‌دهد و مبانی خاصی دارد؛ به این معنا که بر اساس نظر عدلیه، احکام دارای ملاک بوده و تابع مصالح و مفاسد است، تشخیص مصالح و مفاسد در احکام اولیه و ثانویه مربوط به خداوند است و در احکام حکومتی مربوط به ولیّ فقیه است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۳۳-۳۳۵).

بررسی

با توجه به مطالبی که گذشت دیدگاه سوم تعیین می‌یابد؛ زیرا از یک طرف، نسبت به ماهیت حکم حکومتی سه فرض بیشتر تصویر ندارد، یا حکم حکومتی از سنخ حکم اولی است، یا از سنخ حکم ثانوی و یا نوع سوم را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر، با توجه به مطالبی که گذشت روشن شد که حکم حکومتی نمی‌تواند از سنخ حکم اولی و از سنخ حکم ثانوی باشد؛ بنابراین، آشکار می‌گردد که این حکم نوع سوم را تشکیل می‌دهد.

پرسشی که در پایان این بحث قابل طرح است این است که تاکنون معلوم شد که احکام حکومتی از حیث ماهیت غیر از حکم اولی و حکم ثانوی است اما از لحاظ مصداق خارجی و نسبت چهارگانه منطقی چه نسبتی بین حکم حکومتی و حکم اولی و حکم ثانوی برقرار است؟

برای دست‌یابی به پاسخ این پرسش باید هر یک از احکام اولیه و احکام ثانویه را جداگانه با احکام حکومتی بسنجیم تا مشخص شود که چه نسبتی بین آنها برقرار است.

به نظر می‌رسد که بر اساس مبانی معروف^۱ احکام حکومتی با احکام اولیه نسبت تباین دارد و با احکام ثانویه نسبت اعم و اخص من وجه. بیان مطلب این است که احکام اولیه احکامی است که در شرایط عادی برای همه مکلفان جعل شده است و همه آنها را فرا می‌گیرد، با این فرض جعل حکم حکومتی مطابق با احکام اولیه معنا نداشته و لغو خواهد بود، مثلاً اگر عملی بر اساس احکام اولیه بر همه مکلفان واجب باشد، جعل لزوم عمل مزبور از سوی ولی فقیه معنا نخواهد داشت. بلی اگر مصلحت اسلام و نظام اسلامی در ترک عمل مزبور باشد، حکم ممنوعیت آن از سوی ولی فقیه صادر می‌شود، ولی در این فرض حکم اولی مصداق ندارد.

به بیان دیگر، در موردی که حکم اولی از سوی شارع برای همه مکلفان جعل شده است، در جعل حکم حکومتی سه فرض قابل تصور است: یا حکم حکومتی مطابق با حکم اولی مزبور جعل می‌شود، یا حکم حکومتی مخالف با آن جعل می‌شود، یا اساساً حکم حکومتی در این مورد جعل نمی‌شود، از این سه فرض، فرض اول باطل است؛ زیرا جعل حکم حکومتی مطابق با حکم اولی یک امر لغوی است، در فرض دوم حکم حکومتی وجود دارد، ولی حکم اولی مصداق ندارد، در فرض سوم حکم اولی تحقق دارد، ولی حکم حکومتی مصداق ندارد؛ بنابراین، روشن شد که در هیچ فرض حکم حکومتی با حکم اولی مصداق مشترک ندارد.

اما احکام حکومتی و احکام ثانوی، هم مصداق مشترک دارند و هم هر کدام دارای مصداق خاصی هستند؛ پس بین احکام حکومتی و احکام ثانوی نسبت اعم و اخص من وجه برقرار است. مثلاً عملی ممکن است هم بر ضرر یک شخص باشد و هم به ضرر اسلام، در اینجا هم حکم حکومتی حضور دارد و هم حکم ثانوی؛ یعنی از حیث اینکه آن عمل به ضرر شخص است، عنوان ثانوی و حکم ثانوی تحقق دارد

۱. یعنی مبانی کسانی که یا اساساً «منطقه الفراغ» و «ما لا نصّ فیه» را قبول ندارند و یا اگر قبول دارند موارد حکم حکومتی را منحصر به آن نمی‌دانند؛ اما بر اساس مبانی کسانی که حکم حکومتی را اختصاص به منطقه الفراغ داده است (مانند: شهید صدر، ۱۴۰۸: ۷۲۶/۱۰)، احکام حکومتی هم با احکام اولیه و هم با احکام ثانویه نسبت تباین دارد؛ زیرا طبق مبانی مزبور حکم حکومتی با احکام اولیه و ثانویه هیچ مصداق مشترک ندارد؛ چون بر اساس این دیدگاه حکم حکومتی در جایی قابل جعل است که حکمی به عنوان حکم اولی یا ثانوی از طرف شارع جعل نشده باشد.

و از حیث اینکه عمل مزبور به ضرر اسلام است حکم حکومتی محقق بوده و برای همه مکلفان ممنوع خواهد بود. ممکن است عملی برای شخصی یا اشخاصی حرجی باشد، ولی هیچ ربطی به مصالح اجتماعی و سیاسی اسلام نداشته باشد، در اینجا حکم ثانوی تحقق دارد، ولی حکم حکومتی مصداق ندارد، ممکن است عملی به ضرر اسلام و نظام اسلامی باشد ولی مصداق هیچ یک از عناوین ثانویه نباشد، در اینجا فقط حکم حکومتی حضور دارد، ولی احکام ثانویه مصداق ندارد؛ پس آشکار گردید که بین احکام حکومتی و احکام ثانوی نسبت اعم و اخص من وجه برقرار است.

شرعی بودن حکم حکومتی

مسئله دیگری که نیازمند بررسی است این است که حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار می آید یا نه؟ در این مسئله دست کم دو دیدگاه وجود دارد:

۱- بر اساس یک دیدگاه حکم حکومتی از احکام شرعی قلمداد می شود و حکم حکومتی که از سوی پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام و ولی فقیه صادر می شود حکم الله است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۴: ۱۴/۳۳۳-۳۳۵).

۲- طبق دیدگاه دیگر حکم حکومتی هر چند لازم الاجرا و واجب الاتباع است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۶/۱)، ولی جزء احکام شرعی به حساب نمی آید (همان: ۸۱).

بررسی

به نظر می رسد که درستی و نادرستی هر یک از دو دیدگاه بر این اساس استوار است که احکام شرعی، احکام مع الواسطه را شامل می شود یا خیر؟ اگر گفتیم حکم شرعی همان گونه که حکم بلاواسطه را شامل می شود، حکم مع الواسطه را نیز شامل می شود؛ یعنی حکم شرعی همان گونه که بر احکام بلاواسطه شارع صدق می کند، بر احکامی که با یک واسطه یا بیشتر به شارع منتهی می شود نیز صدق می کند، بعید نیست که حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار آید؛ اما اگر گفتیم حکم شرعی، حکم مع الواسطه را در بر نمی گیرد و اختصاص به مجعول بلاواسطه شارع دارد، حکم حکومتی از احکام شرعی به شمار نمی آید؛ زیرا روشن است که حکم

دگرگونی است توسط ولیّ فقیه جعل می‌شود و برای ولیّ فقیه ممنوعیتی در وضع و اجرای این احکام نیست. این احکام و مقررات متغیر به مسائل و نیازمندیهای متغیر، در هر عصر زمان و در هر مکان پاسخ می‌دهد و نیازمندیهای جامعه انسانی را رفع می‌کند بدون اینکه مقررات ثابت اسلام دست‌خوش نسخ و ابطال شود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۴/۱).

برخی فقهای دیگر احکام حکومتی را به عنوان عنصر متحرک در نظام قانون‌گذاری اسلام پاسخگوی همه مسائل نوپیدای جامعه به شمار آورده‌اند (صدر، ۱۴۰۸: ۴۰۰/۱۰).

به نظر می‌رسد که انحصار حل مشکلات جدید اجتماعی و پاسخ مسائل نوین جامعه به احکام حکومتی جای تأمل دارد؛ زیرا هرچند احکام ولایی نقش مهمی در حل مشکلات و مسائل مزبور دارد و بسیاری از این مسائل تنها به وسیله آن حل می‌شود و راه دیگری ندارد، از باب نمونه اعزام الزامی به جبهه در صورت نیاز، خیابان‌کشی و شهرسازی، جلوگیری از ورود و خروج هر نوع کالا، منع احتکار در غیر موارد منصوصه، جلوگیری از گرانفروشی و پخش مواد مخدر و حمل اسلحه و همچنین جلوگیری موقت از حج در صورتی که انجام آن مخالف صلاح کشور باشد و امثال این موارد تنها از طریق حکم حکومتی قابل تحقق است؛ لیکن تمام مسائل و معضلات نوپیدا تنها از این طریق حل نمی‌شود، بلکه برخی مسائل و مشکلات از طریق دیگر قابل حل است، مثلاً برخی مسائل نوین از طریق درک صحیح احکام و موضوعات آنها و تشخیص مصادیق جدید پاسخ خود را می‌یابد و پاسخ برخی مسائل از طریق استنباط احکام از قواعد کلی به دست می‌آید. برخی مشکلات و معضلات از طریق احکام ثانوی حل می‌شود و برخی مسائل و پرسشهای نوین از طریق ویژگیهای دیگری که برای احکام اسلامی ذکر شده است، پاسخ داده می‌شود.^۱

به هر حال اگر نگوییم همه معضلات و مسائل نوپیدا به وسیله حکم حکومتی حل می‌شود، بدون تردید این حکم نقش عمده‌ای در حل مشکلات جامعه و پرسشهای نوپیدای آن ایفا می‌کند و پاسخ مهم آنها را به عهده دارد.

۱. نگارنده این مطلب را که بسیاری از مسائل نوین از طریق ویژگیهای دیگر احکام اسلامی غیر از احکام حکومتی پاسخ داده می‌شود، در یک تحقیق جداگانه بررسی کرده است که با عنوان «اجتهاد و نقش آن در خاتمیت» در دستور چاپ است.

کتاب شناسی

۱. جعفری، محمدتقی، «جایگاه تعقل و تعبّد در معارف اسلامی»، مجله حوزه، سال نهم، شماره اول، شماره مسلسل ۴۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱ ش.
۲. جمعی از نویسندگان، مجموعه آثار امام خمینی و حکومت اسلامی، ۱۰ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ش.
۳. جمعی از نویسندگان، مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی، ۱۴ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش.
۴. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح علی، العناوین، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۵. حکیم، محمدتقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، چاپ دوم، مؤسسه الی البیت، ۱۹۷۹ م.
۶. خمینی، مصطفی، ثلاث رسائل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.
۷. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ۲ جلدی، نگارش جعفر خوش نویس، ترجمه ابوالفضل موحد، قم، توحید، ۱۳۶۲ ش.
۸. شهید صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، چاپ دوم، المجمع العلمی للشهید الصدر، ۱۴۰۸ ق.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، بررسیهای اسلامی، ۲ جلدی، به کوشش هادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ۵ جلدی، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۱۱. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، ۲ جلدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
۱۲. گلپایگانی، سید محمد رضا، الهدایة الی من له الولاية، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلامیة او الحكومة الاسلامیة، ۳ جلدی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۹ ق.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهیة هامه، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیّه السلام، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ۴ جلدی، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ۲۲ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. همو، سید روح الله، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۸. مهرپور، حسین، دیدگاههای جدید در مسائل حقوقی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲ ش.
۱۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ۴۳ جلدی، ج ۴۰، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۰. نجفی، محمد علی، رساله فی الولايات، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.
۲۱. نراقی، مولی احمد، عوائد الایام، تحقیق محمد کاظم رحمان ستایش و مهدی مهریزی، چاپ شده در: رسائل فی ولایة الفقیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ ش.